



افسردگی، اختلال دو قطبی

9

چند بیماری دیگر

نویسنده:
سیدفرنام قدیمی

سرشناسه: قدیمی، سیدفرنام، ۱۳۷۰ -
عنوان و نام پدیدآور: افسردگی، اختلال دوقطبی و چند بیماری دیگر/
نویسنده سیدفرنام قدیمی.
مشخصات نشر: تهران: پر، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۷۶ ص.؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک: 978-600-8137-75-7
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع: Short stories, Persian -- 20th century
رده بندی کنگره: PIR ۱۳۹۶۸۳۰۷۱۷ الف ۷۹۴/د
رده بندی دیویی: ۶۲/۳۸
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۰۹۳۰۷

افسردگی، اختلال دوقطبی

و چند بیماری دیگر



انتشارات پَر

- نویسنده: سیدفرنام قدیمی
- صفحه‌آرایی: تحریریه انتشارات
- چاپ اول: ۱۳۹۶
- تیراژ: ۱۱۰ نسخه
- قیمت: ۸,۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۳۷-۷۵-۷ ISBN: 978-600-8137-75-7

آدرس: خ لبافی‌نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵

www.ParNashr.ir

فهرست _____

- افسردگی، اختلال دوقطبی و چند بیماری دیگر ۵
- خواب طولانی ۳۱
- پریشانی ۴۳
- اگر کسی نخواهد سخن عشق را بشنود ۵۵
- اوکیناواته ۶۱



پیش‌تر از این، در کتاب «سایه‌های سیاه»
داستان «افردگی، اختلال دو قطبی و چند بیماری دیگر» را
منتشر کرده بودیم، اما ادامه‌اش دست از سرم
برنمی‌داشت. این بار در مجموعه‌های با همین نام،
کامل‌تر و جدی‌تر به این مسئله‌های همه‌گیر شده
پرداخت می‌کنم و بغض می‌کنم برای کسانی که مثل
شمع با این که از نور می‌درخشند آب می‌شوند و می‌سوزند و با
داروهای آرام‌بخش می‌خوابند.

با مهر و محبت بی‌حد

سید فرنام قدیمی



افسردگی، اختلال دوقطبی و چند بیماری دیگر

وقتی بدنم می‌لرزید دوست داشتم حرف بزنم...
اما کسی را نداشتم که بخوام یا بتوانم صحبتی با او داشته باشم. بنابراین (این جور مواقع) کاغذهای زیادی را سیاه می‌کردم و بعدش به حال خودشان می‌گذاشتمشان یا بعداً دور می‌انداختم.
هوا سرد نبود اما بدن من می‌لرزید و از درون وحشتناک رعشه داشتم. کلونازپام را از روی میز تلویزیون برداشتم و زیر زبانه گذاشتم. معمولاً یک ساعتی آرام‌ترم می‌کرد ولی هرگز دوايي برای تسکین کامل مغزم پیدا نکردم.
فهمیده بودم که همه چیز از سمت مغز است و علم اثبات کرده که روح وجود ندارد و کنش‌های مغزی است که واکنش‌های جسمی و درونی را شکل می‌دهد اما دوست داشتم که روحم را انکار نکنم و به روحم پایبند باشم.
پزشک‌ها با آزمایش‌های مختلف و آنسفالوگرافی و تست‌های پی‌پی، چندین بیماری دهن‌پُرکن روانی را به من نسبت داده بودند که حول و حوش همان دیوانگی خودمان می‌گشت.
به عقیده‌ی آنها من یک بیمار دوقطبی افسرده بودم که از اختلالات شدید روانی رنج می‌بردم و حالت‌های سادومازو را

همواره با خود داشتم و پریشانی در چهره‌ام موج می‌زد... به دنبال زندگی کردن در جهانی بودم که متعلق به افرادی بود که من از آنها بیزار بودم و هیچ ربطی به آنها نداشتم.

هیچ‌گونه استعدادی برای زندگی میان آنها نداشتم و همه چیزش برایم کسب‌کننده بود. حتی حوصله‌ی پدر و مادرم را هم نداشتم و از بستگان آنها هم بیزار بودم. این‌که برادر مادرم که اصطلاحاً دایی من است، یا عمو و زن و بچه‌هایش به من چه ربطی داشتند را نمی‌فهمیدم.

برای پدر و مادرم، آنها بر من دیوانه که فقط اسباب اعصاب‌خوردی و تشنج بودم، ارجح بودند. وقتی بچه‌تر بودم، پدرم چون به خانه‌ی عمو یا خاله نمی‌رفتم، سخت کتکم می‌زد و به زور لگد و کمر بند راهی می‌شدم و حالا که بیست و هفت هشت سال دارم و نمی‌توانند به زور سگ‌کشم کنند، در غیابم از دیوانگی‌ام می‌گویند و عذرخواهی می‌کنند من باب این‌که من آنقدر بی‌ادبم و برای دست‌بوسی اعضای محترم فامیل خدمت نرسیده‌ام!!

از ریخت تمام مردم و به خصوص خویشاوندان فضول و عقب‌مانده‌ام بدم می‌آمد و دیدار با آنها فقط لرزش بدنم را زیاده‌تر می‌کرد.

وقتی مهمان به خانه‌ی ما می‌آمد، حس می‌کردم که بی‌رحمانه مورد تجاوز قرار گرفتم، چون به زور مجبور بودم دقایقی را به رسم ادب کنار آنها بنشینم و به چشمهایشان خیره شوم و سر تکان دهم. محور صحبت‌شان، در مدیوم مردانه، از گیربکس ماشین شروع می‌شد تا به استخدام درآوردن وکیل جدید یا ورشکستگی و عقب‌افتادن حقوق!

همه‌ی این حرفها خنده‌دار و مضحک بود.

هیچ‌وقت یک سری مشاغل را درک نکردم. مثل وکیل بودن...